

اصول عقاید شیخیه

«مکتب شیخیه که به همت شیخ احمد احسائی پایه گذاری شد، در عین دل بستگی به اصول تشیع و سعی در بالا بردن مقام ائمه، می کوشید برای پاره یی از عقاید مسلمین نظیر معراج و معاد و غیره محمل عقلی و منطقی پیدا کند، مشایخ شیخیه با تعصب و ایمان راسخی معتقد بودند که «جمع علوم دنیا و آخرت ماکان و مایکون صحیحش نزد آل محمد (ع) بود. و آنچه دیگران گفته باشند که برخلاف فرمایش ایشان باشد، آن جهل است و علم نیست و علم صحیحی جز علم قرآن نیست که نازل به علم پروردگار شده و مفسر آن هم آل محمدند لا غیره» (از کتاب فهرست ابراهیمی، ص ۷۲ به بعد)... برخلاف جمعی از علما، که اغلب تصریح می کنند: «به عقل خود اینطور می گوئیم» و یا حکما که در تعریف علم حکمت می نویسند که «آن علم به حقایق اشیاء است، خواه موافق با شرع باشد خواه نباشد...»!

به نظر محقق و پژوهنده فرانسوی هانری گربن: «خوابگاه های مکتب شیخیه یک امام شناسی نام و مترقی است و همیشه قصد دارد سطح چنین مکتب امامیه بی را بالا ببرد. دریادی امر همین اراده و میل به ارتقاء و سعی در بالا بردن سطح شعور مردم، در معرفت امام، این مکتب را به این صورت جلوه گر و مشخص می سازد که در عالم معنی «تهذیب مجددی» و در آنچه مربوط به ماوراء طبیعت است «نظم و نسق جدیدی» آورده است. این تهذیب و تعدیل به این مکتب، قدرت عمل و وسعت میدانی می دهد که با سایر نهضت های «اصلاح طلبی» که در سایر نقاط عالم شناخته شده و بیشتر کوشششان تطبیق دادن دین با اوضاع روز است، به کلی فرق دارد. به دنبال حکمت الهیه رفتن، آنها حکمتی که منحصر از متون اخبار و نصوص ائمه اطهار گرفته شده است و انکار رجحان علم فقه و اصول، بر حکمت الهیه، مطلبی بود که بدون مقدمه برای همه مجتهدین قابل فهم نبود... با وجود این بعید است که شیخیه صاف و ساده پهلو به پهلو حکمای پیرو مکتب ملاصدرا و فلاسفه پیرو بوعلی سینا و اشراقیون خیمه بزنند و به اردوگاه اینان پیوندند، محققاً

۱. مکتب شیخی، به قلم هانری گربن، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، مقدمه مترجم، از ص

در جاهایی با یکدیگر عبور و با هم تلاقی می‌کنند... با این حال نه تنها فاصله زیادی شیخیه را از حکما و فلاسفه مذکور در فوق جدا می‌سازد، بلکه همین اندازه شیخیه از صوفیه فاصله دارد... هانری گرتین در پایان این بحث متذکر می‌شود که «وضع مکتب شیخی در عین حال با وضع قسری و ظاهری مکتبی که اخباری گفته می‌شود، به کلی مغایرت دارد...»^۱

شاید به همین علت باشد که بعضی از روحانیان علیه شیخ احمد و سید رشتی به مبارزه برخاسته و در مواردی زبان به تکفیر آنان گشوده‌اند، چنان که در نتیجه تحریکات و نامه‌پراکنشهای ملا برغانی، شیخ احمد خود را مواجه با وضع خطرناکی دید و ناچار در سن ۹۰ سالگی راه مکه پیش گرفت و در سه منزلی مدینه در ۱۸۲۷ میلادی درگذشت.

ارزش علمی شیخ احمد احسانی

در کتاب *قصاص العلماء* درباره شخصیت علمی شیخ، چنین اظهار نظر شده است: «شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را به اعتقاد خود با منقول مطابق ساخت، لهذا محل طعن و تکفیر شد، چه اکثر قواعد معقول، تطبیق آن با ظواهر شرعیه امکان ندارد.» در جای دیگر از متدرجات *قصاص العلماء* چنین بر می‌آید که اهل حکمت و فلسفه، برای شیخ مقامی قائل نبودند: «... شیخ، سرآمد اهل زمان شد... لیکن نزد حکما و فقهی‌ها نداشت و ایشان چندان معتقد به فضیلت و معقول‌دانی شیخ نبودند و نیستند و از آخوند ملاعلی توری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است؟ گفت: عامی صافی ضمیر است.» میرزا محمد تنکابنی می‌نویسد: «هنگام مسافرت به خراسان مسائلی چند از حکمت و کلام در رساله‌یی جمع کردم و جواب اشکالات را از حاجی ملاهادی سبزواری خواستم ولی او به جهانی پاسخ نداد چون این مطلب را با علما در میان نهادم گفتند از بیم تکفیر سخنی نگفته است، چه او نیز مانند شیخ احمد احسانی با ملاصدرا هم‌مذهب و در فساد عقیده با او شریک بود...» تنکابنی سپس می‌نویسد: «ضمن گفتگو با سبزواری

۱. ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵

نمازها «السلام علیک یا صاحب الزمان» خواندندی و شتاب او را در پیدا شدن، با ندبه و زاری طلبیدندی...»^۱

کسروی پس از این بحث، از شیخی‌گری سخن می‌گوید و می‌نویسد: «این شیخ (احمد احسایی) از یکسو به شیعی‌گری دلبستگی بسیار می‌داشت و در آن زمینه که دیگران راه گراف‌اندیشی و گراف‌گویی را پیموده بودند این، چند گام نیز جلوتر می‌افتاد... چون فلسفه یونان با شیعه‌گری هیچ‌گونه سازشی نمی‌داشت، شیخ احساسی که به هر دو دلبسته می‌بود، دیگرگونی‌هایی در شیعی‌گری پدید آورد و از دژهم‌آمیختن باورهای شیعی با فلسفه، سخنان نوینی به میان آورد و این سخنان اگرچه بی‌پرده گفته نمی‌شد و شیخ آن را در لفافه می‌پیچید، با این حال پنهان نماند و به‌زیانها افتاد و ملایان چه در نجف و کربلا و چه در شهرهای ایران... به‌هیاهو برخاستند و شیخ و شاگردانش را بی‌دین خواندند...»^۲

تکابنی نیز در قصص العلماء می‌گوید: «شیخ تمام سعی خود را به کار برده است تا از حکمت الهی شیعه و فلسفه، ترکیبی کند به‌نوع ترکیبی که ملاحظه را ساخت...» ولی کربن چنان که گفتیم معتقد است بین اندیشه‌های شیخ و فلسفه، هیچ نوع سازگاری وجود ندارد ولی شیخ سعی کرده است برای بعضی معتقدات مسلمین نظیر «معراج و معاد» محمل علمی و عقلی پیدا کند.

کسروی از قول شیخ احسایی در مورد معراج می‌نویسد: «پیغمبر ما چون به معراج می‌رفت با درگذشتن از کره خاک، عنصر خاکی خود را، و درگذشتن از کره آب، عنصر آبی خود را، و درگذشتن از کره هوا، عنصر هوایی خود را، و درگذشتن از کره آتش، عنصر آتشی خود را انداخت؛ این بود که از تن مادی رها گردید و توانست از کره‌های آسمان درگذرد.» اگر این گفته شیخ را بشکافید، معنایش این است که پیغمبر، تنها روانش به آسمانها رفته است و این یکی از ایرادهای بزرگی بود که ملایان به او می‌گرفتند...»^۳

در ایام اقامت شیخ احسایی در قزوین، بین او و شهید^۴ از علمای آن شهر، بحثی

۱. همان کتاب، ص ۱۱ به بعد.

۲. بهایی‌گری، کسروی، ص ۱۵.

۳. منظور ملا محمد تقی برغانی است که به دست بابیه به قتل رسید و به شهید ثالث موسوم

گشت.

در گرفت و شیخ گفت: «من معاد را جسم هورقلیایی می دانم و آن هم در همین بدن عنصری است، مانند شیشه در سنگ. شهید گفت: بدن هورقلیایی غیر از بدن عنصریست... در روز قیامت همین بدن عنصری است که بازگشت می کند نه بدن هورقلیایی. شیخ گفت که مراد من هم همین است. پس از این گفتگوها کار مناظره به کدورت و جدایی منتهی گردید و سخن از تکفیر شیخ به میان آمد؛ حاکم قزوین شیبی علما را دعوت کرد تا شاید سرو صدا را بخواباند ولی تلاش او به ثمر نرسید و شهید سوّم آشکارا گفت: «در میان کفر و ایمان اصلاح و آشنی نیست، شیخ را در مسأله معاد، مذهبی است برخلاف ضرورت دین اسلام، منکر ضروری هم کافر است...»^۱

حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی در کتاب عرفان نامه چنین نوشت: در میان شیعه، اختلاف اخباری و اصولی که در قرن ۱۲ هجری پیدا شد از عجایب است که همدیگر را کافر و مُبدع و واجب القتل دانستند و اصولی... از پیش برد، شیخ یوسف صاحب کتاب حدائق را خوار و مردود عوام شیعه کرد، میرزا محمد نیشابوری را به جرم اخباری بودن در کاظمین به بلوای عام کشند، بدنش را دفن نکرده به سگان دادند... چند سال بعد شیخ احمد احسانی را که فقیه اخباری بود، کافر خواندند...^۲

در کتاب شیخی گری و بهایی گری، ضمن بیان احوالات شیخ چنین می خوانیم: «در یکی از اوقات شیخ قرض هایی پیدا کرد، آنگاه شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد فتحعلیشاه بود به شیخ گفت که یک دَر بهشت را به هزار تومان به من فروش تا قرض خود را بدهید، شیخ در بهشت را به او فروخت و به خط خود نوشته آنرا مهر کرد و به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفت و قرض های خود را پرداخت... شیخ احمد ادعای آن می کرد که از هردانشی آگاهی دارد، شخصی از او پرسید، شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟ شیخ گفت علم کیمیا را می دانم، آن شخص گفت اگر شما در علم کیمیا سررشته دارید، چرا بهشت به شاهزاده محمد میرزا می فروشید و قروض خود را ادا می کنید؟ شیخ در پاسخ گفت آری من علم کیمیا دارم ولی کار آنرا

۱. شیخی گری و بهایی گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، تألیف آقای مدرّسی چهاردهی، ص ۱۸.
 ۲. همان کتاب، ص ۲۲.

نداشتم، سوال کننده گفت: چگونه می‌شود که دانش آنرا داشته باشید و کار آنرا
 ندانید؟ گفتم: درونیت، چه من علم طری الارض دارم، وی کار آنرا ندانم...
 تاریخ ما در این سه سده از سده نهم تا سده دوازدهم...
 اختلافات جدیدی در میان شیعیان و اهل سنت...
 در همان سال هائی که او با ثانیان بنا بست و عمل و نظایر و تحقیق در راه تأمین
 سعادت فردی و اجتماعی خود ملی گوییدند، در ایران و دیگر ممالک اسلامی در اثر
 ظلم و استبداد سلاطین و حکمرانان و نفوذ سیناستهای استعمالی، استعمار شدیدی
 طبقات و حاکمیت و ناله گاهی اکثریت، و پائین بودن سطح فرهنگ و دانش و عملی،
 هر روز آتش اختلاف جدیدی شعله ور می‌شد: «برغانی‌ها به کربلا نوشتند تکفیر و
 شیخ نمودیم (مقصود شیخ احمد الحنائی است) از ایش و رفت، ایشما در سال... را
 بدو و بدگروهی از علمای کربلا هم به جرأت آمده قریاد تکفیر را بلند کردند جدایی
 افتاد و منزه تازد ای در میان شیعیان برقرار شد، «اصول» و «اختیاری» رفت،
 سلخنی و شیخی و «بالاسری» به میان آمد، هر دو نثری که در شهرته هم می‌رسیدند از
 یکدیگر می‌پرسیدند: آیا شیخی دهنشی یا بالاسری؟ همین که شیخ از اجزا آمد
 برگشت و به کربلا رسید، عده ای او را کافر انجس خواندند، قطع امر او بدو
 مگر سید کاظم رشتی که نزد شیخ درس می‌خواند، ترویج مطالب شیخ را نمود و
 مشهور و به شیخی شد، علما او را نیز کافر خواندند، او هر یک عربی، سنی و اهل سنت،
 عربی‌ها جانب او را گرفتند دشمنی آمد هجلی به پایدار شد، هر دو قوی و پرشور
 شدند، دلیل‌ها برای دو طرف از اخبار و قرآن و عقل و اجتماع پیدا و به هم بافته
 شد، علما و عوام کربلا و سایر شهرستان‌های اشیعه دو دسته شدند و بار شدت
 دشمنی کردند، کشتارهای بهائوری از دو طرف شد، بخصوص در تبریز میرزا شفیق
 مجتهد... ترویج مذہب شیخ می‌نمودند، شیخ دو گروه شدند اتباع میرزا شفیق و
 پیروان حاج کریم خان که اکثریت با آنان بودند... شیخ...
 ...
 ...
 ...

۱. همان کتاب فصل ۱۵، ص ۱۰۱، مفسد بلقا از تاریخ و سنی شیخ ۱.
 ۲. شیخی گری و بهایی گری، بهار نوری چهاردهم، ص ۲۴.
 ۳. ۸۱، ص ۱۰۱، لایحه

نظریات جدید

دیگر از عقاید شیخی‌ها مربوط به ازدواج است، می‌گویند تعدد ازدواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است. نیز این دسته در ایران، قابل به تساوی زن و مرد هستند و می‌گویند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم نمود. شیخی‌ها نسبت به قرآن هم نظریه‌هایی دارند و می‌گویند که شاید بعضی از قسمت‌های قرآن از طرف جبرئیل آورده نشده و حضرت رسول (ص) شخصاً آنها را تدوین کرده باشد. عقیده شیخی یکی از عقاید پنهانی است که در نتیجه فساد بعضی از آخوندها در ایران پدیدار شده است...^۱

پس از مرگ «شیخ» مدت ۱۷ سال سید کاظم رشتی کما بیش جانشین شیخ احمد بود، یکی از سخنان سید این بود که «زمان پیدایش امام نزدیک است» کسی که بیش از همه از این گفتار سید سود جسته سید علی محمد باب است، این مرد در همان دوره‌یی که بین پیروان سید اختلاف افتاده بود و کریم خان عده‌یی را دور خود جمع کرده بود و حاج میرزا شفیق تبریزی نیز عده‌یی دیگر را، و دو دسته کریم‌خانی و شیخی به جان هم افتاده بودند، وی نیز جمعی از مردم و روحانیان را مجذوب خود ساخت و به نام باب امام زمان رهبری جماعت را به عهده گرفت. کریم‌خان مانند شیخ و سید کاظم اهل مطالعه بود و کتاب‌های زیادی نوشته و ما به قسمتی از آرا و نظریات او قبلاً اشاره کردیم؛ وی خود را رکن رابع و جانشین ویژه امام زمان می‌شمرد و معتقد بود «جهان، چهار پایه می‌خواهد: خدا، پیغمبر، امام و جانشین ویژه امام...»^۲ که همان رکن رابع است. در نتیجه ظهور این اختلاف بین جماعت کریم‌خانی و شیخی در شهرهای مختلف، جنگ‌ها و زد و خوردهایی به ظهور پیوست؛ کسروی می‌نویسد:

«فتاد، هشتاد سال تبریز میدان کشاکش این دسته‌ها می‌بود، هر سال که رمضان رسیدی هر دسته‌یی روزانه در مسجد‌های خود گرد آمدندی و سخنان کهن را تازه گردانیدی. کریم‌خانیان یک مسجد بیشتر نمی‌داشتند و سخنانشان بیش از همه درباره ولایت و مقام و موقعیت کریم‌خان و جانشینان او بودی... دشمنی،

۱. سه سال در دربار ایران، تألیف کنت دوگوبینو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۷۶.

۲. بهایی‌گری، از ص ۲۳.

میان شیخی و کریم‌خان و منتشرع چندان بودی که بیشترشان به همدیگر سلام ندادندی و آمد و رفت نکردندی و دختر ندادندی و نگرفتندی... این زیانی بود که مردم از آن کشاکش می بردند ولی از آن سو، بعضی از پیشوایان، سود بسیار می یافتند... و دارای بسیار می اندوختند...^۱

در همان ایامی که کریم‌خان در کرمان و میرزا شفیع در تبریز عده‌هی را به دور خود جمع کرده و داعیه رهبری داشتند، سید علی محمد که جوانی بیست و چند ساله بود و پایه و مایه علمی کافی نداشت، در شیراز خود را باب امام زمان خواند. کسروی می نویسد: دعوی بابی را شیخ و سید نیم آشکار و نیم پنهان کرده بودند، کریم‌خان نیز آن را در کتاب‌های خود می نوشت ولی سید علی محمد آن را آشکارا می گفت و به رویش با فشاری نشان می داد...^۲

اعتضاد السلطنه می نویسد: پس از رحلت سید کاظم «سید علی محمد یا چند تن از شاگردان وی برای ریاضت و عبادت به مسجد کوفه رفتند و سید چهل روز اقامت کرد، به کلی دماغش فاسد شد، در نیانی مردم را به ارادت خود دعوت می نمود و از هر کس مظمن خاطر می شد، یا او می گفت من باب الله هستم فَأَدْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَوْبَانِهَا هیچ خانه را جز از در به اندرون نتوان شد... در کربلا جمعی گرد خود فراهم کردند... یا خاتمان خویش گفت، آن مهدی صاحب الامر... منم.»^۳

حاج محمد کریم خان کرمانی (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ه. ق.)

باب با قیام و دعوت خود می کوشید بنیان معتقدات مذهبی مردم را که با گذشت هزار سال در انهدان و افکار عمومی رسوخ کرده بود متزلزل کند و به خیال خود می خواست از حدود و قیود شرعی و مذهبی بکاهد و تعالیم اسلام را با اوضاع و احوال عصر جدید سازگار کند، وی به پیروان احساسی و رشتی می گفت مهدی می آید منم! البته عده‌هی از روحانیان و مردم عامی به او گرویدند ولی سید به قدری بی مایه و سطحی و بی اطلاع بود که نمی توانست جواب روحانیان عادی را بدهد و به همین جهت هر وقت باب بحث و گفتگو گشوده می شد، سید درمانده و عاجز

۱. همان کتاب، ص ۲۶.
 ۲. بهایی‌گری، پیشین، ص ۲۶.
 ۳. فتنه باب، تألیف اعتضاد السلطنه با توضیحات دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۲.

می ماند. به قول کسروی اگر شیخ علی، محمد باقر و مایه علم می داشت و حداقل عمل می کرد، ممکن نبود پیروزی های بزرگی کسب کنند. تنها مراد فاضل و روشن خستیری که در آن هیاهو، بنای مقاومت فشرده و با بلب از در معنا و حسه و مخالفت درآمد، حاج محمد کریم خان کرمانی قاجار بود. وی اعلام کرد که تنها پیرو هندیق آرائی اخستانی و زرشکی هستیم، چون او مانند ملتدایان خود از آن حلقه آل علی مغلوبی می کرد. بعضی او را مغالیه و کافری می خواندند، تا این حال وی یک روحانی فترقی و روشن بین بود. در کتابی به نام «ناصریه» که در بمبئی چاپ شد، درباره اصلاح کشور و تجددخواهی مطالبات جالبی نوشت. وی قبل از سید جمال الدین استاد آبادی و شیخ هادی نجم آبادی به مردم آموخت که چگونه متجدد و اصلاح طلب باشند. کتاب ناصریه از قدیمی ترین کتاب های این است که درباره بیداری ایرانیان نوشته شده است. ...

کریم خان از جماع ترین روحانیان آن عصر است. در تمام علوم می که تعلیم او تعلیمش بین طلاب علوم دینیّه معقول و متداول بوده و هست، از صرف و نحو و املاء و تجوید و رسم الخط و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حکمت الهی و فمونی فلسفه طبیعی و ریاضی، از طب و کیمیا و حساب و نجوم و هبست و علوم غریبه، از الواح و اعداد و طلسمات و زکریا و جادو و اقسام حکمت علمی، از تهذیب نفس و سلوک الی الله و آداب معاشرت، کتاب ها و رساله ها به عربی و فارسی تألیف کرد. علاوه بر کتب مستفاد، از رسائل بسیار که در جواب سؤالات مسالین تصنیف نمود. ...

با تمام فضیلتی که کریم خان داشت، توانست به اختلافات مذهب جدید پائیان دهد و اسرار انجام در مقابل دشمنان مجازه می خورد و او و کثرت گبری نندید، در این دوره، به پیروان شیخ اخستانی، شیخی می گفتند و به شیعیان، بالاسری و الخطاب می کردند، زیرا شیخ، موقع زیارت سید الشهدا در تاین پامی ایستاد و آداب زیارت را به بخا می آورد، در حالی که دیگران در بالای سر امام می ایستادند؛ به همین مناسبت شیخیه دیگران را بالاسری خطاب می کردند. ...

۱. شیخی گری و بابی گری، از ره ۱۴۴ به بعد.

۲. همان کتاب، هن ۲۴۹. البته بعضی تالیفات علی فاضل استعدا سفیان در سال ۱۲۶۴.

حاج سیدعلی درآمد. این مرد از تعلیم و تربیت سید کوتاهی نکرد و او را نزد شیخ عابد، برای فراگرفتن معلومات مقدماتی فرستاد. شیخ عابد یکی از علمای شیخیه بود و جماعت شیخیه در آن روزگار، مبلّغ افکار و اندیشه‌های جدیدی بودند که در مکتب احسانی و رشتی فراگرفته بودند. سید، غیر از ساعات تحصیل، در ایام فراغت نیز از محضر علمای شیخیه در شیراز و بوشهر بهره‌مند می‌شد؛ پس از چندی به سوی کربلا رهسپار شد و در شمار شاگردان سیدکاظم رشتی قرار گرفت. سیدعلی محمد پس از درک فیض از محضر سیدکاظم رشتی و آشناسیدن با تأویلات و تفسیرات شیخیه در زمینه معراج و معاد و غیره، در پناه حمایت رشتی به تبلیغ افکار خود پرداخت و عده‌یی از مردم جاهل و بی‌پناه، دور او جمع شدند. سید همین که خود را با استقبال خلق روبرو دید، «... دل قوی نموده و میدان تأویل و تفسیر را وسیع تر و فصیح تر نمود و در قیامت و صراط و میزان و جنت و نار، تأویلات ملاحظه اسماعیلیه را پیش گرفت و همان جمع ساده‌لوح که با تأویلات مأنوس بودند پذیرفتند و وی را سید باب نامیدند که باب علوم ائمه اطهار است... شوق سید در این باب، زیاده‌تر شد و از حد تأویل تجاوز نمود و پا در مقام تنزیل گذارد و ادعیه و مناجاتی گفت و وجدیات و شوقیاتی سرود و دعوی نیابت خاصه امام نمود و آن دعوی نیابت خاصه او، با بلندشدن رایت «يَقُولُ مَا يَشَاءُ وَيَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» او توأم بود. چه شیعه اثنی عشری معتقد به وجود امام حق غایبی هستند و او را مختار مطلق و مظهر اراده حق می‌دانند، پس از احراز نیابت خاصه هر حکمی بکند و هر امری بدهد وی را مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ می‌دانند. باب، هرچه را خواست گفت... و به بابیت و ذکریت و نیابت خاصه و بالاخره به قائمیت خویش تأویل نمود و تلویحاً این طور نمایش می‌داد که شیخ احسانی و سید رشتی هم مستفید از انوار غیبی شدند و به قرب ظهور مُلْهَم گشتند، اما میرزا این نغمه را شدیدتر کرد و آن تلویح را به طور تصریح بیان کرد. و شیخ و سید را مبسر ظهور «سید» معرفی نمود، چنان‌که سید را از شرکای خود جلوه می‌دهند و می‌گویند دو نفر از علمای مسلم اسلام، بشارت ظهور سیدباب را هم مبسر خود، قلمداد فرمود پس از میرزا عباس

۱. کسی که اطاعتش فرض (واجب) است.

۲. منظور، میرزا حسینعلی نوری است که بعدها به بهاء الله مشهور شد.